



پایان تاریخ و آخرین انسان

□ نوشته: دکتر موسی غنی نژاد

در شماره‌های پیشین ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، در نقد نظریات فرانسیس فوکویاما و در پاسخ به نخستین مقاله او تحت عنوان «پایان تاریخ» مقالاتی به چاپ رسیده است. خوانندگان گرامی می‌توانند به شماره‌های ۵۰-۴۹، ۵۶-۵۵ و ۶۰-۵۹ ماهنامه مراجعه فرمایند.

■ «فرانسیس فوکویاما» متفکر آمریکایی ژاپنی‌الصل با نوشتن مقاله‌ای تحت عنوان «پایان تاریخ؟»^۱ سروصدای زیادی بها کرد. این مقاله واکنش‌های فراوانی در کشورهای مختلف دنیا برانگیخت و نویسنده را وادار به پاسخگویی به آنها نمود.^۲ سرانجام «فوکویاما» با توضیح و تشریح نظرات خود کتابی تحت عنوان «پایان تاریخ و آخرین انسان» فراهم آورد.^۳ با توجه به اهمیت نظریات فوکویاما از لحاظ تئوریک و اینکه وی تا چند سال قبل از مشاوران وزارت خارجه آمریکا بوده است و از این جهت او را می‌توان سخنگوی دیپلماسی نسل جدید یا حداقل بخشی از آن تلقی کرد، در این مقاله به معرفی محتوای کتاب وی خواهیم پرداخت. روشن است که در معرفی یک کتاب چهارصد صفحه‌ای، آنهم در چند صفحه، تنها نکات مهم - به زعم راقم این سطور - می‌تواند به اجمال مورد توجه قرار گیرد و چه بسا حق مطلب نیز واقعا ادا نگردد.

□ □ □

مضمون اصلی اندیشه «فوکویاما» را شاید بتوان در این عقیده یا ادعا خلاصه کرد که «دموکراسی لیبرال» شکل نهایی حکومت در جوامع بشری است. او برای اثبات ادعای خود دست به یک سلسله استدلال‌های تئوریک می‌زند و کاربست آنها را در مشاهدات تاریخی، بخصوص تاریخ معاصر نشان می‌دهد. او کتاب خود را، علی‌رغم اینکه قسمت مهمی از آن به وقایع اخیر بین‌المللی و توضیح آنها اختصاص دارد، گزارشی در مورد پایان جنگ سرد نمی‌داند و معتقد است که موضوع مورد بحث وی به یک مسأله بسیار قدیمی بازمی‌گردد. او درصدد پاسخ‌گویی به این سؤال است که آیا در این سالهای پایانی قرن بیستم عاقلانه است که از تاریخ بشریت به عنوان یک کل منسجم و جهت‌دار، که بخش بزرگی از جامعه بشری را به سوی دموکراسی لیبرال راه می‌برد، سخن بگوئیم؟ پاسخ وی به این سؤال مثبت است و دو دسته دلیل برای آن ذکر می‌کند: دسته اول جنبه اقتصادی دارد و دسته دوم به موضوعی بستگی پیدا می‌کند که می‌توان آن را «مبارزه برای ارج‌شناسی» «فوکویاما»، یعنی دلایل اقتصادی برای توضیح و توجیه لیبرالیسم، علی‌رغم شیوه بیان مطلب که در برخی موارد تازگی دارد، در مجموع از مضمون جدیدی برخوردار نیست. استدلال وی در این زمینه نهایتاً شبیه همان چیزهایی است که فیلسوفان لیبرال از قرن هیجدهم به اینسو متذکر شده‌اند. دسته دوم دلایل وی، که مربوط به نشان دادن ضرورت دموکراسی است، به اندیشه هگل، یا اگر دقیق‌تر بگوئیم، به تفسیر خاص «الکساندر کوژو» A. Kojève از افکار هگل متکی است. تازگی کار «فوکویاما» در اشتی دادن دو شیوه تعقلی است که اغلب موازی هم، اگر نگوییم

مخالف هم، تلقی شده‌اند یعنی لیبرالیسم انگلیسی و دیالکتیک هگلی. او با ترکیب این دو می‌خواهد دیدگاهی کلی و یکپارچه از تاریخ بشری ارائه کند و زوایای تاریکی را که تاکنون لیبرالیسم کلاسیک ظاهراً قادر به توضیح آن‌ها نبوده، همانند ظهور حکومت‌های فاشیستی در کشورهای صنعتی و سقوط حکومت‌های دیکتاتوری در کشورهایی که از رونق اقتصادی برخوردار شده‌اند، روشن سازد. او مدعی است که مفهوم هگلی «مبارزه برای ارج‌شناسی»، حلقه مفقوده بین لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی است.^۵ پیش از همه بهتر است بدانیم چرا وی «دموکراسی لیبرال» را پایان تاریخ می‌داند و منظور او از این سخن چیست. «فوکویاما» می‌نویسد، «این سؤال که آیا چیزی چون تاریخ عمومی (جهانی) بشریت، که دربرگیرنده همه زمانها و تمامی ملت‌هاست، وجود دارد یا نه پرسش جدیدی نیست، بلکه بسیار قدیمی است. اما وقایع اخیر ما را واهی دارد که دوباره این سؤال را طرح کنیم. از همان ابتدا در جدی‌ترین و منظم‌ترین کوششها برای نوشتن «تاریخ‌های عمومی»، گسترش آزادی به عنوان موتور اصلی تاریخ تلقی شده است. تاریخ عبارت از یک سلسله رویدادهای کور نیست، بلکه یک کل معنی‌دار است که در آن اندیشه‌های انسانی در مورد ماهیت نظم سیاسی و اجتماعی توسعه می‌یابد و شکوفا می‌شود. اگر ما در حال حاضر به جایی رسیده‌ایم که نمی‌توانیم دنیایی ذاتاً متفاوت از جهان کنونی را تصور کنیم، بطوری که هیچ شاخصی امکان بهبود بنیادی نظم جاری را نشان نمی‌دهد، در اینصورت باید این امکان را در نظر بگیریم که خود تاریخ ممکن است به پایان خود رسیده باشد.»^۶ نویسنده کتاب، همانند هگل و مارکس، معتقد است که تحول جوامع انسانی بی‌پایان نیست بلکه این تحول بالاخره پایان